

حال کشور پس از ۲۰۱۴ع.

-۱-

تا جایی که روشن است در این مورد می توان صحنه های گونه گونی را آراست که بیش تر بر پایه های گمانه زنی استوار اند.

من خودم به این باورم که همین ساختاری که از درون کنفرانس ,,بن,, بیرون شد، اکنون از فراز و نشیب های به شدت تند که گاهی تا مرز از هم پاشیدن کامل نیز رسید، به شدت به هم گره خورده است. اینان در یک ازدواج سیاسی اجباری به هم پیوند خورده اند و اکنون عامل های گونه گون - بالاتر از همه هوای در دست داشتن لگام های قدرت - آنان را با این که زیاد با هم موافق نیستند، با اجبار به هم گره زده است. در این مورد می توان نمونه های فراوانی یاد کرد که در این تنگجای نمی گنجد.

به باورم ببیند، برای بار اول در تاریخ افغانستان از ۱۷۴۷ ع. به این سو، نماینده گان قومان و باورهای مذهبی، - البته برخی تلاش می کنند آنان را نماینده ندانند که خود بحث جداگانه است پی - در اهرم قدرت قرار دارند. در این ترکیب افغانان (پشتونان)، تاجیکان (همان پارسیانان)، بلوچان، هزاره گان (همان مغولان) و ترکان با شاخه های گونه گون که ریشه در قوم التایی دارند و حتا براهوییان (همان دراویدیان)، حضور پررنگ در این ساختار دارند.

در جا به جایی های گونه گونه پی که از سال ۲۰۰۱ع. تا کنون در ساختار رهبری دولت - حکومت، شورا و قوه قضایی - صورت گرفته است، این ترکیب - با برخی دگر گونی نام ها - هم چنان دست نخورده باقی مانده است. ما، اوج این همبستگی را در جریان تلاشی می بینیم که هول برووک (این فرد به گفته کاخیان ,, دیو،) بر آن شد تا جای کرسی را عوض نماید.

اگر گاه گاهی صدای مخالفت از درون این ساختار برون شده، به باور من بیش تر مصرف داخلی داشته است - یا از دست دادن مقام برای برخی - تا نمایشگر شگاف ژرف و ویرانگر.

به باور من عقل معاشی به اینان هوشدار می دهد که در صورت دوری از هم چپی روزگاری توفانزده پی بر ایشان نازل می گردد!

به باور من یکی دیگر از عنصرهای سرشگر و پیوند دهنده، کارنامه دیروز این ساختار می باشد. در میان این ساختار - البته به ویژه در اهرمش - شما هیچ دست پاک و سپیدی را که از نظر مردم مورد حساب باشد، دیده نمی توانید.

اگر بسیار سورریالستی سخن بزنم، اینان به گرگان گرسنه پی می مانند که در یک زمستان سرد و زمهریر، قرار گرفته اند. کوچک ترین غفلت از سوی یکی، مرگ همه را بار می آورد.

به باور من خروج نیروی های خارجی - به هر اسم و رسمی که باشد - برای اینان یک مایده آسمانی است. تاریخ کشور نشان می دهد که حضور بیگانگان، سلاح برنده پی به دست مخالفان می دهد. با خروج نیروهای خارجی، این ابزار نیرومند و ویرانگر از دست مخالفان گرفته می شود و پایه های قدرت این گروه بر سریر نشسته محکم.

-۲-

حال به دنبال آن گپ های پیشینم، به گفته شکسپیر، آن چی در ذهنم انباشت گردیده است، تلاش می نمایم تا به سر انگشت هایم راه باز نمایند و از آن جا از راه کلید های کمپیوتر، برای شما انتقال بیابند.

به باورم مساله مهم دیگر که این ساختار برآمده از دل کنفرانس ,,بن،، را نیرو می بخشد، شکل نگیری نیروهای مخالف می باشد. با آن که در کشور به گفته حافظ ,,هفتاد و دو ملت،، یا به تعبیر قدیم تر نحله و با به زبان امروزی حزب به صورت رسمی وجود دارند، اما، یکی هم خصوصیت های یک حزب، به مفهوم اصل کلمه، و با دید معاصر و مدرن، را ندارند.

آن گونه که می دانیم، برای نخستین بار در دهه های اخیر - به دور از دهه چهل سده بیستم که در این خط دولت مستعجل بود - حزب ها با باز شدن فضای سیاسی در دهه شصت عیسایی سده بیستم، یا همان دهه مردمسالاری (دموکراسی) شکل گرفتند. در این دوران گروه بندی های سیاسی با سرعت به دو قطب راست و چپ تقسیم گردیدند و - این که چرا نیروی سومی پا به میدان گذاشت، بحث جدا و دراز دامنی را می خواهد - فضای سیاسی کشور را در قبضه اختیار دیدگاه ها و ساختار های شان قرار دادند. در این میان با آن که قانون حزب ها به تصویب نرسیده بود، این گروه ها به صورت مخفی و نیمه مخفی به سرباز گیری شان ادامه دادند و با گذشت هر روز - با یاری دوستان جهانی شان - چاق و چاق تر می شدند.

نیروی چپ با بهره گیری از داوود، که عقده از دست دادن قدرت، چون مار زخمی ساخته بودش، او را یاری رساند - البته با سر جنباندن مسکو - تا ساختار سنتی را در هم بکوبد.

داوود، در همین خط بر نیروی های راست اخوانی فشار وارد کرد. آنان به اجبار، به دامن همسایه جنوب پناه بردند و با یاری اش کار جنگ های ایله جاری را سر و سامان دادند.

داوود، در نوسان دیگر، چپیان را از خود راند و آنان بیش تر در کنام مسکو، خزیدند. در داخل هر دو به سربازگیری از اردو دست یازیدند.

در نتیجه، چپ بار دیگر موفق شد تا ضربه کشنده یی به رفیق دیرینش - البته با نشانه رضای کرمین و یاری مشاوران نظامیش - بزند.

اینان آن گاهی که بر سریر قدرت فراز آورده شدند، هنوز عرق پای شان خشک نشده بود، که زخم خونین اختلافی که یک دهه دوام داشت، سر باز کرد، و آنان را از توان انداخت. کرمین که می دید، رفقایش در اشتباه هایشان غرق می گردند، پای چوبین برای شان به وام داد.

از آن سوی دیگر، نیروهای اخوانی - یا همان بنیاد گرای دینی از هر رنگش - که در زیر سایه همسایه ها پناه برده بودند، با توجه جهان آزاد و در خط نبرد علیه چپ و دنیای عرب با ماموریت نبرد علیه اندیشه های کمونیستی، به فرصت و امکان طلایی دست یافتند. سیل جنگ افزار به دست شان رسید و همان نبرد ایله جاری را که در دوران داوود به راه انداخته بودند، این بار با نیروی بیش تر، ادامه دادند.

در این جا پای چوبین به دلیل همان بیماری بی اتحادی در درون نیرو های چپ و ضعف اقتصادی کرمین، از کار افتاد. اخوانیان که زمین و زمان به نفع شان بود، با یاری دوستان جهانی بر اریکه قدرت سوار ساخته شدند.

اما، این بار باز هم، عرق پای اینان خشک نشده بود، که اختلاف درون و چند گانگی، زمینه را برای ظهور نسل جدید فراهم ساخت و آنان مجبور شدند تا زیر این فشار در جزیره یی در دریای آمو پناه ببرند. آرام آرام این نسل جوان با آن که مجاهد بودند، نام طالب را نیز با خود حمل می کردند، بیش از نود درصد خاک کشور را از ید تصرف شان بزرگان شان بیرون کرد. در این میان آخرین ضربه با ترور فرمانده شان، نیز بر اینان وارد گردید.

نسل دوم که ریشه در روستا و دین سنتی داشتند، نی سیاسی، پس از حادثهٔ دهشت افگنی بر برج های دو گانه، حاضر نشدند تا رهبر عرب شان را به دست آنانی که تن شان از این عمل دهشت افگنی زخم برداشته بود، بسپارند. این امر سبب شد تا بر ایشان یورش صورت بگیرد. یورشگران به تر دانستند تا از یاران حاضر در صحنه، به جای تصرف کامل توسط سربازان شان، بهره بگیرند.

این امر زمینه را فراهم ساخت تا اخوانیانی که در جزیره های کوچک و یا مغاره های تنگ و تاریک پناه برده بودند، بار دیگر ارگ نشین شوند.

در این میان نیرو های چپ به جای عقب نشینی، مانند هم‌تایان شان در کشور های همانند یا خود مجاهدان، و نگهداری ساختار شان، هرکی در گوشه یی فرار کردند. بعد که به خود آمدند دیدند که در جزیره های جداگانه و دور از هم پرتاب شده اند. این جزیره ها، گاهی در آب اختلاف های دیرینه غرق می گردند و گاهی برای مدتی سربلند می نمایند، اما، هنوز نهال شان قد نمی کشد، که بار دیگر در بحر چند دسته گی ها غرق و نا پدید می گردند. برخی از کسانی از این جزیره ها به مرکز - با تایید آن جا - پرواز کردند، در میدان مغناطیسی دشمنان دیرین و یا نیروهای جهانی، جذب و دیگر رنگی و آهنگی از چپ در صورت و دهن شان، باقی نماند.

این امر ساختار برآمده از دل کنفرانس ،، بن،، را توان آن می بخشد که رخس قدرت را به تنهایی بدوانند.

-۳-

به باور من - بدون در نظر داشت پیوند و رابطهٔ پیشین اخوانیان - از هر رنگش - که با کودتای داوود، با آی. اس. آی. سی. آی. و ادارهٔ س.ا.ا. ایران آغاز گردید، و نزدیک به یک دهه ادامه داشت، پرواز نمایندهٔ امریکا به پنجشیر پس از ۱۱ سپتامبر و ملاقات با فهیم، همراه با دسته ها و بندل های لُک دالر، نقطه چرخشی را در این خط نشانی نمود. رنگ سبز دالر، رنگ سبز کم‌رنگ اندیشه یی و ایدیولوژی را قوت و بلعید. او پس از به دست آوردن دل فهیم که اکنون قدرت اصلی را در شورای نظار به دست داشت، نزد رهبران نظامی گروه های دیگر شتافت. چشم آنان را نیز این رنگ تازه به دوران رسیدهٔ دالر سبز، به شدت خیره ساخت.

این کار در همان خط سیاستی صورت گرفت که نباید، گروه عظیم سربازان را به این جا فرستاد و از نیروهای داخلی برای سرنگون ساختن رژیم طالبان، بهره گرفت. دل مشغولی این قدرت جهانی در بازی عراق، به این امر مهمیز بیش تر زد.

این امر پیوندی که بنابر دلیل های متعدد، میان امریکا و گروه های اخوانی، که دوستم هم اکنون در زیر چتر شان قرار گرفته و مقام ستر جنرالی را از ایشان به دست آورده بود، سست گردیده بود، دوباره گرهٔ محکم زد.

در این جریان نسل جدید وابسته به شورای نظار که زیر روپوش سیاسی جمعیت اسلامی قرار داشتند، با چشیدن تجربه های تلخ ناشی از ایدیولوژی اسلام سیاسی، بیش تر عمل گرا گردیدند. در همین رسته بود که آنان به ندای امریکا پاسخ مثبت دادند و با یاری آنان کابل را گویا فتح کردند.

این فتح، ایشان را در سریر قدرت فراز آورد. این نسل جوان هنوز مزهٔ شیرین قدرت را نچشیده بودند اما، به شدت بوی نیکوش در دماغ شان نشسته بود، حاضر شدند تا رهبر معنوی شان را - با آن که در حاشیه بود - در محراب به دست گرفتن قدرت کامل، قربانی نمایند.

آرام آرام دیگر آن ندای ایدیولوژیک پیشین، در پَس‌سخنانهٔ قدرت به حبس کشیده شد و همه ذهن ها در خط نگهداری - اگر امکان میسر می شد گسترش - قدرت، متمرکز گردید.

اینان در یک بازی دیگر - ساخت بدیل برای کرسی از سوی امریکا - نیز هوشیارانه برادر دیگر شان را فدا کردند.

این کردارها، به صورت روشن برای جامعه جهانی و امریکا نشان داد که بدیل دیگری هنوز تولد نشده است. از این رو همه توان در خدمت یاری به اینان، قرار گرفت. گپ دراز و کشال را کوتاه می نمایم.

جا به جایی چهره ها در ساختار امنیتی که در روزهای اخیر صورت گرفت، در چار چوب همین حمایه و هم چنان بازی گادی سه اسپه قدرت - کرزی، فهیم و خلیلی - صورت گرفت و چشم به سال های بعد از ۲۰۱۴ع. دوخته شده است.

البته به هیچ صورت این امتیاز تنها و تنها به خاطر دوستی با این چهره ها داده نشده است. از شانه های ستبر اینان اول از همه برای آوردن آرامش در داخل، بهره گرفته می شود و سپس برای گذر به نقطه هایی که هدف رزم آریانه و یا استراتژیک شان را در منطقه نشانی کرده اند، کار گرفته می شود.

اگر دیروز خطر عمده برای جهان آزاد، نیروهای سرخ وابسته به مسکو و کم کم پکینگ بود، امروز خطر بنیادگرایی با رنگ سبز، چون مار افعیلی از کراچی شروع می شود و پس از گذر از ایران، عراق و سوریه به لبنان می رسد. این را نباید فراموش کرد که اشتباه این اژدر، در بلعیدن این زمین ها سیر نمی شود و هوای سبز دیگر جای ها، تمام وجودش را گرفته است.

از این رو، به باور من، همین ساختار برآمده از دل کنفرانس ,,بن،، که به خاطر پُراهمیت بودنش دوم آن هم سر و سامان گرفت، راه بعدی را - اگر اتفاق های غیر منتظره دیگری رخ ندهد - با کمی دست کاری های روز تا روز، از مرز ۲۰۱۴ع. گذر خواهد کرد.

اما، این امر را نباید فراموش کرد که نسل جوان - بیرون از این دایره - که تجربه های تلخ ایدیولوژی زده گی را با تمام پوست و گوشت شان چشیده اند و سیلی از آگاهی در خط دیدگاه مدرن و مردم سالار به وسیله انقلاب اطلاعاتی ذهن شان را تغذیه می نماید، امید آینده اند.

به باورم ما باید تجربه های تلخ و شرین خویش را در برابر دیدگاه شان قرار دهیم تا نشود که مبدا اینان نیز مانند ما خوش باوران، به بهشت موعود - چی زمینی و چی آسمانی - فریب بخورند.

ما، باید جوال سنگین تجربه های سیاسی بیش از پنج دهه گذشته را با خود به گور نبریم، بل در خدمت اینان قرار دهیم. تا مبدا اینان در خلا ذهنیت تاریخی قرار گیرند. در این صورت، بار دیگر مانند ما، مرتکب اشتباه های سنگینی خواهند شد.

شهر گت تینگن، جرمنی

۲۵ میزان ۱۳۹۱هـ. خ.

۱۵ اکتوبر ۲۰۱۲ع.